

طنزپردازی صائب تبریزی در معرفی شخصیت زاهد

زهره انصاری مقدم

دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی (ادبیات غنایی)، واحد مشهد، دانشگاه آزاد اسلامی، مشهد، ایران.

دکتر محمدمیر مشهدی^۱

دانشیار، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد سیستان و بلوچستان، دانشگاه آزاد اسلامی، سیستان و بلوچستان، ایران.

(تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۶/۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۰/۱۵)

چکیده

از میان درون مایه ها و اندیشه های فراوان که در متون نظم و نثر فارسی به آنها پرداخته شده، پژوهش در زمینه طنز به عنوان یکی از انواع ادبی در ادبیات کهن و نوین فارسی جایگاهی ویژه دارد. گرچه ماحصل تلاشهای بی بدیل پژوهشگران در طی سالیان دراز در این زمینه گامی بزرگ در دستیابی به موفقیت های شایسته است لیکن هنوز بسیاری از شیوه های طنز وجود دارد که باید شناخته شوند. یکی از این پژوهش های لازم تجزیه و تحلیل طنزپردازی شاعرانی برجسته همچون صائب تبریزی در نقد اندیشه های زاهدان ریاکار و شخصیت، کردار، اخلاق و منش آنها و تفکرات مخالفان عرفان و عشق است. این پژوهش بر آن است تا به بررسی و نقد شخصیت نمادین زاهد از دو نظرگاه اصول اخلاق فردی و آسیب های اجتماعی در غزل های صائب بپردازد. در باور صائب، شخصیت نمادین زاهد، خشک و متعصب است، عشق را انکار می کند و با آن بیگانه است، در آرزوی بهشت است. با می و شراب، مخالفت می ورزد. ریا و تزویر می کند. افسرده دل و سرد نفس است. زهد وی ریایی است. خود بین و مغرور است. گندذهن، ترشرو، حریص و دنیا طلب، کوتاه بین، کودک صفت، خود فروش، شور چشم، ناپخته، سنگدل و بیهوده گو است.

واژگان کلیدی: شعر فارسی، سبک هندی، صائب تبریزی، طنز، زاهد.

مقدمه

طنز لفظی است عربی و در واژه به معنی: «افسوس کردن، مسخره، طعنه، سرزنش و ناز آمده است.» (فرهنگ معین: ذیل واژه) شفیع کدکنی در تعریف طنز می نویسد: «طنز تصویر هنری اجتماع نقیضین و ضدین است.» (شفیع کدکنی، ۱۳۸۰: ۳۰۲). طنز یکی از فروع ادبیات انتقادی و اجتماعی است و اصولاً ارائه تعریفی جامع از آن چندان آسان به نظر نمی رسد. شاید علت آن را بتوان پیچیدگی ساختار و ماهیت این واژه و از طرفی رابطه تنگاتنگ و نزدیک آن را با مفاهیمی چون هجو، هزل و... دانست. طنز در اصطلاح ادب فارسی معاصر اصطلاحی امروزی است و «قدما اگرچه آن را در شعر و نثر به معنی نیش و کنایه آورده اند، از آن به عنوان یک اصطلاح ادبی... یاد نکرده اند.» (صلاحی، ۱۳۸۵: ۷)

در طنز از یک طرف با ناهنجاری ها و نابسامانی های جامعه و از طرف دیگر با اعتراض هنرمندان شاعران و نویسندگان روبرو هستیم. «شعر یا نثری است که در آن حماقت یا ضعف های اخلاقی، فساد اجتماعی یا اشتباهات بشر، با شیوه ای تمسخرآمیز و اغلب غیر مستقیم بازگو شود. شاعر یا نویسنده طنزپرداز، با به مسخره گرفتن اشخاص یا آداب و رسوم و مسائل موجود در جامعه، از آن ها انتقاد و بدین طریق آن ها را محکوم می کند، با این هدف که ناهنجاری های اخلاقی و نابسامانی های جامعه اصلاح شود... طنز را زاده غریزه اعتراض دانسته اند، منتهی اعتراضی که تعالی یافته و تہذیب شده و شکلی هنری به خود گرفته است.» (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۲۱۶) لازم است توجه شود که طنز، خنده و شوخی صرف نیست بلکه اهدافی پسندیده و ارزشمند از جمله آگاهی بخشیدن به جامعه و اصلاح نابسامانی ها در آن نهفته است. «مبنای طنز بر شوخی و خنده است، اما این خنده، خنده شوخی و شادمانی نیست. خنده ای است تلخ و جدی و دردناک و همراه با سرزنش و سرکوفت و کمابیش زنده و نیشدار که با ایجاد ترس و بیم خطاکاران را به خطای خود متوجه می سازد و معایب و نواقصی را که در حیات اجتماعی پدید آمده است برطرف می کند. به عبارت دیگر اشاره و تنبیه اجتماعی است که عزلت و غفلت را مجازات می کند و

هدف آن اصلاح و تزکیه است نه ذمّ و قدح و مردم آزاری. این نوع خنده، خنده علاقه و دلسوزی است: ناراحت می‌کند اما ممنون می‌سازد و کسانی را که معروض آن هستند، به اندیشه و تفکر وامی‌دارد. (آرین پور، ۱۳۷۹: ۳۶) برای طنز، تقسیم بندی‌هایی ذکر شده از جمله آنکه: «طنز در ادبیات به دو گونه ظاهری می‌شود: نخست به عنوان صنعتی بلاغی و عنصری اتفاقی در جای جای اثر و دیگر به عنوان نوعی ادبی که در کل متن حضور دارد.» (چناری، ۱۳۸۴: ۴۰)

سوالات پژوهش

مهم‌ترین سوالی که در این پژوهش در پی پاسخ به آن هستیم چگونگی شخصیت‌نمادین زاهد از دو نظرگاه اصول اخلاق فردی و آسیب‌های اجتماعی و طنزپردازی صائب در معرفی این شخصیت در غزل‌های وی است.

فرضیه پژوهش

اصلی‌ترین فرضیه‌ای که این پژوهش در پی اثبات آن است، این است که در دیدگاه صائب شخصیت زاهد، خشک و متعصب است. عشق را انکار می‌کند و با آن بیگانه است، زهد وی ریائی است. خودبین، دنیاطلب، سنگدل و ... است.

پیشینه پژوهش

در باب پیشینه تحقیق باید گفت که در باب صائب و سبک‌های هندی مقالات متعدد با موضوعات مختلف به رشته تحریر درآمده اما تاکنون پژوهشی با رویکرد طنزپردازی صائب در معرفی شخصیت زاهد انجام نگرفته است. بررسی‌های چنین بازگو می‌کند، کتابی با موضوع طنز و بررسی شخصیت‌های نمادین در اشعار صائب تألیف نشده است و مقالات و پایان‌نامه‌هایی که تاکنون انجام شده نیز بیشتر به صورت کلی است از آن میان می‌توان اشاره کرد به: مقاله «صائب و انتقادهای اجتماعی او» از لیلا هاشمیان و فریبا رشیدی، نگارندگان در این مقاله به انتقاد از اجتماع که یک بخش آن انتقاد از حاکمان قدرت و محتسب و زاهد است پرداخته و به بیان موضع صائب نسبت به زاهد می‌پردازند.

مقاله «مقایسه زهد و زاهد در دیوان صائب و حافظ» از نجمه راستگو که به طور کلی به مقایسه تطبیقی دیدگاه دو شاعر نسبت به زهد و زاهد می پردازد. پایان نامه ای با عنوان «صوفی ستیزی در دیوان صائب» از راضیه ایمانی که در آن نگارنده به بررسی و تحلیل اشعاری می پردازد که شاعر در آنها به خرده گیری و ذمّ زاهدان و صوفیان پرداخته است. پایان نامه ای با عنوان «بررسی زمینه های غنایی سبک هندی در غزلیات صائب» از کمال رضایی که طنز به عنوان یکی از مضامین غنایی در آن مورد بررسی قرار گرفته است. بنابراین نگارندگان در این مقاله فقر پژوهشی موجود را در نظر داشته اند.

روش پژوهش در این مقاله روش پژوهش بررسی موردی که در جهت نشان دادن ارزش ها و ویژگی های خاص این اثر بوده و نتایج حاصل از آن از نوع توصیفی - تحلیلی ارائه شده است.

تاریخچه طنز در ایران

طنز از دیرباز در خطه ادیب پرور ایران نوشته و خوانده می شده و از جایگاه ویژه ای در میان فرهنگ ها و طبقات و قشرهای مختلف مردمی برخوردار بوده است و ریشه در تاریخ دیرینه فرهنگی و ادبی این مرز و بوم دارد. «در داستان هایی که از روزگار ساسانیان بر جای مانده، گه گاه به رگه هایی از طنز برمی خوریم مانند حکایت گردش انوشیروان در دشت و دیدن پیرمردی نودساله که گردوبنی در خاک می نشاند و یا داستان کنیزکی که در مجلس شراب خواری انوشیروان دستش لرزید و شراب بر جامه پادشاه ریخت.» (کریمی حکاک، ۱۳۵۹: لوح ۲ و ۳) در آثار اکثر شاعران کلاسیک چون حافظ، سعدی، مولانا، سنایی و ... نوع اول طنز دیده می شود. وجود شاعری بزرگ چون حافظ در قرن هشتم که با به اوج رساندن غزل فارسی همچون ستاره تابناکی در آسمان ادب فارسی درخشید و جایگاه گرفت، برهانی است مستحکم در اینکه بتوانیم قرن هشتم هجری را برجسته ترین دوره طنز اجتماعی بخوانیم. محتوای طنز به کار گرفته شده در دیوان حافظ نقد اجتماع و جامعه ای

است که در آن می زیسته است. میزان کاربرد طنز، در آثار ادبی کهن و نوین ایران، متفاوت است زیرا در ادبیات سنتی و کلاسیک ایران جنبه های اخلاقی، حکمی و عرفانی بر جنبه های اجتماعی و انتقادی غلبه داشته به ویژه آنکه ترویج باورهای جبرگرایانه نسبت به اختیارگرایانه و توجه به امور جامعه و مردم بیشتر دلخواه و مطلوب کمال زمان های گوناگون بوده است.

« از آنجا که شاعران و نویسندگان گذشته ایران، نسبت به مسائل جامعه کمتر دید اجتماعی و انتقادی داشته اند، حجم ادبیات طنزآمیز، به نسبت آثار متعدد و فراوان ادبیات فارسی بسیار کم است و توجه شاعران فارسی زبان به هجو و هزل بیشتر معطوف بوده است تا به طنز عمیق و انتقاد از اجتماع. با این همه گاه گاه در میان آثار شاعران و نویسندگان به قطعاتی بر می خوریم که رنگ طنز دارند و این نوع آثار، هرچه از دوران اولیه شعر فارسی دورتر می شویم بیشتر می شوند. بسیاری از رباعیات خیام نیشابوری حاوی طنزی تلخ و گزنده است که دیدگاه فلسفی و طرز نگرش او را نسبت به کل جهان آفرینش نشان می دهد. در آثار شاعران متصوف اغلب به قطعاتی طنزآمیز برمی خوریم، زیرا این گروه از شاعران، دیدگاهی وسیع تر و عمیق تر از دیگر شاعران داشته اند. طنز حافظ نیز فلسفی است، اما در بیشتر موارد متوجه مفاسد جامعه زمان اوست.» (میرصادقی، ۱۳۸۵: ۲۱۷)

هر چند نقش عبید زاکائی و حافظ شیرازی در طنزپردازی، غیر قابل انکار است ولی طنز در ادبیات دوره مشروطه، راهی نو به روی طنز و طنزنویسی ایران گشوده است. مشهورترین و بزرگترین طنزنویس ادب فارسی، عبید زاکائی هم عصر خواجه شیراز است. تمامی آثار منظوم و منثور او اغلب آمیخته به هزلی تند و زننده است. موش و گربه، اخلاق الاشراف، کلیات عبید زاکائی و حکایت های ملانصرالدین از آن جمله اند. عصر مشروطه، دوران به اوج رسیدن و شکوفا شدن طنز است. دوره مشروطه یکی از خاستگاه های اصلی طنز است. مشهورترین طنزآوران این دوره کسانی چون دهخدا، نسیم شمال، ایرج میرزا، میرزاده عشقی و ابوالقاسم لاهوتی می باشند.» (با پیدایی مشروطیت، ادبیات طنزی حقیقی،

که لبه تیز خود را بیش از افراد متوجه اجتماع و معایب عمومی جامعه ساخته بود، پدید آمد و در حقیقت به نفع افکار آزادی خواهانه به شعر تغزلی دست اتحاد داد. به عبارت دیگر طنز و رئالیسم دو نوزاد توأمان بودند که در دامان شعر تغزلی ایران پرورش یافتند.» (آرین پور، ۱۳۷۹: ۳۹) به وجود آمدن هفته نامه های طنز چون «گل آقا» و انتشار آن در دوره معاصر توسط کیومرث صابری باعث اوج گرفتن و رواج یافتن طنز سیاسی - اجتماعی در جامعه ایران گردید.

اقسام طنز

مقوله طنز قسم ها و انواع مختلفی دارد که از جمله: ۱- طنز ناظر بر مسائل ادبی ۲- طنز ناظر بر برخی اعتقادات و خرافات ۳- طنز ناظر بر مسائل تربیتی و خانوادگی ۴- طنز ناظر بر مسائل اجتماعی سیاسی

مطالعه دیوان صائب نشان می دهد که وی دیدگاهی حکیمانه به اوضاع و احوال جامعه ی عصر خویش داشته است. طنزهای اجتماعی وی دلنشین است و حکایت از طغیان انسان هایی آگاه دارد که در برابر ریاکاری ها، انحرافات و بی عدالتی های اجتماعی نمی توانند خاموشی برگزینند. آنچه در این پژوهش مورد بحث قرار می گیرد، شخصیت «زاهد» است. در شعر صائب شخصیت زاهد مورد طنز و انتقاد قرار گرفته است. شایان ذکر است همه شخصیت هایی که در دیوان صائب مورد طنز واقع شده اند همچون طنزهای لسان الغیب؛ حافظ شیرازی بی نام و نشان و به نوعی (*Typical*) هستند. زاهد از ریشه «زهد» به معنای بی رغبت شدن، اعراض و ... است. «زهد به ضم در لغت به معنی پارسایی و تقوی و ترک دنیاست و در اصطلاح اهل حقیقت عبارت است از دشمن داشتن دنیا و اعراض از آن گفته اند. ترک آسایش دنیاست برای رسیدن به آسایش آخرت و گفته اند زهد آن است که دلت را از آنچه از دستت خارج است پاک و خالی داری.» (گوهرین، ۱۳۸۸، ج ۶-۵: ۱۷۴)

حسن بصری؛ آغازگر تصوف زاهدانه درباره ی زهد می گوید: « زهد در دنیا نه تحریم حلال است و نه تباه کردن مال، بلکه زهد آن است که بدانچه در دست خداست مطمئن تر باشی از آنچه در دست توست و دیگر آنکه اگر به مصیبتی دچار شوی به ثواب آن راغب تر باشی تا آرزوی گرفتار نیامدن بدان.» (رجایی بخارایی، ۱۳۷۳: ۲۷۴)

در بینش اصیل عرفانی « زهد حقیقی» مقدمه ای است برای سلوک الی الله و رسیدن به مقام فنا و تسلیم در حقّ اما عملکرد گروهی از زاهدان ریایی باعث شده که صائب دیدگاهی منفی نسبت به زهد و زاهد عصر خویش داشته باشد. منشأ این دیدگاه فضای سیاسی و اجتماعی عصر زندگی صائب است. شاعر عارف مسلک از جامعه و مردمان دغل باز اجتماع خود، در رنج است. مردمانی که از ذکر و یاد حق غافلند. صائب علت ضعیف بودن دین را در عصر خویش غفلت و نا آگاهی فرماندهان شرع می داند، فرماندهانی که در صورت و گرایش به ظاهرنگری در دین غرق شده اند:

سبزشد در دست مردم دانه تسبیحها بس که در دوران ما از ذکر حق غافل شلند

(صائب، ۱۳۸۷، غ ۲۴۹۷۵)

زان است دین ضعیف که فرماندهان شرع عمّامه های خویش به پروار بسته اند

(غ ۴۱۲۹، ب ۱۱)

وی در اشعارش خود با زبانی تند و گزنده، ویژگی ها و صفات زیر را برای زاهدان برگزیده است :

۱- زاهدان خشک طینت، خشک مغز و زهد خشک و متعصّب

پربسامدترین صفت و خصوصیتی که صائب در دیوان خود برای زهد و زاهد به کار می برد؛ تعصّب خشک و کورکورانه است. وی مخالف صوفیان ظاهرنا و زاهدان خشک طینت است. زاهدانی سطحی نگر که بویی از عرفان نبرده اند:

مجو از زاهدان خشک که از دُرهای گوهر، بهره

طینت گوهر عرفان خاشاک است ساحل را
(غ، ۲۸۴، ب، ۶)

صائب عارفی است که شعر خود را به رنگ عرفان آمیخته و به مدد این عرفان مقدّس به کمال رسیده و قدم در مسیر شناخت و معرفت نهاده است. روح و جانی که به این شناخت دست یافته بی شک دلی را که اهل این معرفت نیست خوب می شناسد، از دیدگاه وی زاهد متعصّب و خشک از وصول به معرفت بی بهره است، چراکه در تعصّب و ظاهرگرایی غرق شده است. وی تلاش می کند با زبان طنز و روشن فکرانه زاهد را از سراب خشک نگری و تعصّب کور بیرون کشیده و چشم بصیرت وی را روشن سازد:

زاهدخشک از وصول معرفت بی بهره تنگ در بر شمع را محراب نتواند
است گرفت (غ، ۱۳۸۲، ب، ۵)

کف سطحی چه قدر غورکند دردل زاهدخشک ز عرفان چه تواند
بحر؟ دریافت؟ (غ، ۱۶۳۳، ب، ۷)

شاعر حتی رفتار و کردار زاهد را به رشته نقد می کشاند و او را شخصیتی فاقد ملایمت و نرم رفتاری می خواند که هرگز نباید داشتن چنین خصّلت پسندیده ای را از آن انتظار داشت:

ملایمت طمع از زاهدان که مغز، آه بود استخوان سوخته را
خشک مدار (غ، ۶۴۶، ب، ۱۷)

به کار بردن مبانی عرفانی در دیوان شعری صائب نشانگر تمایل و رغبت وی به مضامین عرفانی است. گرچه میانه چندان خوبی با صوفیان ندارد. مبانی و مباحث عرفانی صائب را سخت مجذوب کرده است. شعر صائب آینه تمام نمای عرفان است. عرفان او با زهدخشک در تقابل است آن چنان که در بیت زیر سخن گفتن از زهدخشک را در میان عارفان همچون عربان ساختن تیغ چوبین در مقام لاف می داند:

حرفِ زهدِ خشک
تبیغِ چوبین در مقامِ لاف،
گفتن در میان عارفان
عریان کردن است
(غ ۱۰۶۷، ب ۹)

زاهد کوتاه بین، عاجز از درک اسرار عرفان است همچون حبیبی بادپیمای که به دلیل سبکی، توانایی راه یافتن به قعر و عمق دریا و آگاهی یافتن از آن را ندارد لیکن نباید انتظار دانستن رموز و اسرار عرفان را از زاهد داشت:

مپرس از زاهد کوتاه بین اسرار عرفان را چه داند قعر دریا را حباب بادپیمایی؟
(غ ۶۸۱۰، ب ۱۲)

مپرس از زاهدان خشک سرگوهر عرفان که از دریا لب ساحل خس و خاشاک می دارد
(غ ۲۹۵۳، ب ۳)

کف سطحی چه قدر غور کند در دل بحر؟ زاهد خشک ز عرفان چه تواند دریافت؟
(غ ۱۶۳۳، ب ۷)

شاعر به زاهد غافل هشدار می دهد که با زهد خشک نمی تواند به حریم دل راه یابد. عرفان با دل سروکار دارد و از ظاهر و صورت گریزان است همچنانکه افراد نابینا به عصا نیازمندند، زاهدان نیز به زهد خشک وابسته هستند. عارفان از زهد خشک مستغنی اند و از هم صحبتی با زاهد خشک گریزان:

در حریم دل به زهد
روی منزل رانینند هر که چوبش
خشک نتوان راه برد
مرکب است (غ ۹۶۱، ب ۶)

عارفان مستغنی اند از
کی عصابینا برون ازینجه
ژهد خشک زاهدان
کور آورد؟ (غ ۲۳۹۳، ب ۱۰)

می گریزد اهل دل
از صحبت زهد خشک
روبه روی صورت دیوار کردن
مشکل است (غ ۱۰۳۱، ب ۳)

صائب معتقد است که صوفی مشربان با زاهدان خشک طینت نمی سازند و میانه خوبی با هم ندارند. تفاوتی که میان زاهد خشک طینت و صوفی پشمینه پوش وجود دارد همچون تفاوتی است که میان خارپشت و سنجاب وجود دارد:

میان صوفی پشمینه تفاوتی است که در خارپشت
پوش و زاهد خشک و سنجاب است (غ، ۱۶۶۰، ب، ۵)

در اشعار صائب، صوفی نمادِ پاکی، صفًا و بی ریایی و نقطهٔ مقابل زاهد است. کار صوفی جلا دادن و مصفاً ساختن قلب و خاطر است. بنابراین چنین شخصیتی هم صحبت زاهد نمی شود. صوفی آینه ای است که زشت رویان و زنگیان با یکبار دیدن چهره ی قبیح خود در آن، روی گردان می شوند. زاهد آینه ی نزدوده و زنگی بی بصری است که لیاقت رفتن به کنشت را ندارد:

در نگیرد صحبت زاهد به صوفی زشت در یک دیدن از آینه روگردان شود
مشربان (غ، ۲۶۷۱، ب، ۶)

ازان با صوفیان صافدل، زاهد که از آینه گردد زشتی تمثال رسواتر
نیامیزد (غ، ۴۶۵۱، ب، ۵)

حرف از صفای سینه مگو پیش آینه پیش طلعت این زنگیان مگیر
زاهدان (غ، ۴۷۴۶، ب، ۲)

با ژرف نگری در غزل های صائب می توان رگه هایی از مقامات عرفانی و هفت وادی عطار را دید. وی جاده ی عرفان را با ریاضت کشی می پیماید و در نخستین قدم دل را با ریاضت صیقل می دهد اما در دیدگاه او زاهد خشک سرشت نه تنها لیاقت پیمودن هفت وادی را ندارد بلکه بویی از مقامات عرفانی و هفت وادی نبرده است. یکی از آن وادی ها «طلب» است که خشک طینتی و تعصب جاهلانۀ زاهد مانع از آگاهی یافتن وی از این

وادی گشته چرا که اگر از کمالات و فواید آن مطلع می‌گشت آبله‌هایی را که بر اثر پیمودن این وادی بر پاهایش به وجود آمده تسبیح خود، می‌ساخت:

زاهد خشک ز درد طلب آگاه ورنه تسبیح خود از آبله پا می‌کرد
نبود (غ، ۳۳۶۸، ب، ۱۰)

شرط ورود به وادی طلب آینه شدن دل و صیقل یافتن آن از هر گرد و غباری است. زاهد متعبد با زهد خشک نمی‌تواند قدم در این وادی مقدس بگذارد زیرا زهد خشک نه تنها کافی نیست بلکه عصبانی است که نباید امید راهبری از او داشت:

به قطع راه طلب، زهد خشک کافی امید راهبری از عصابان باید داشت
نیست (ج، ۲، غ، ۱۸۲۲، ب، ۱۰)

صائب نیز چون حافظ از ریاکاری و تملق شخصیت‌های برجسته عصر خویش می‌نالید و دچار نوعی بدبینی می‌شود. به همین سبب، رفتار، کردار و شخصیت آنها را به طنز می‌گیرد، طنزی که بیانگر تنفر و بیزاری از آنهاست. اما لحن وی در نقد این شخصیت‌ها با لحن حافظ فرق می‌کند. لحن حافظ لطیف است حال آنکه صائب به این موضوع با لحنی تند و تلخ می‌پردازد. شاید به جرأت بتوان گفت علت این امر محیط و شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم بر زندگی شاعر بوده است. «... عامل محیط و آنچه زندگی هنرمند را می‌سازد، بر عواطف وی تأثیر می‌گذارد.» (صبوری، ۱۳۸۴: ۴۶۱)

نابسامانی‌ها، اشکالات اجتماعی عصر زندگی صائب و وجود ردآیل و مفاصد اخلاقی در شخصیت‌ها و طبقات برجسته جامعه وی را به سمت مقوله طنز می‌کشاند، طنز صائب به طور کلی، تنبّه و توجه دادن افراد جامعه به معایب خود، تحقیر اخلاقی ردآیل و رشد فضایل اخلاقی و به طور تام تزکیه نفس و اصلاح و به کمال رساندن جامعه است. هر چند که در این هدایت از زبان تند بهره می‌گیرد اما سراسر بیانگر دلسوزی و درد اجتماع داشتن وی است. خشکی زهد زاهد گاه به حدی است که آب صد دریا هم نمی‌تواند آن را پاک سازد زیرا تعصبات کور و باقی ماندن در زهد صرف و خشک، چشم بصیرت را از آنان

گرفته، آنچنانکه حتی طراوات و نمناکی آب را هم انکار می کنند و توانایی درک و دیدن آن را ندارند :

خشکی زاهد به صد دریا نگرود
نیست ممکن، گردد از آبِ دهن، مسواک سبز
برطرف (غ، ۴۷۶۵، ب۶)

گاه صائب، زاهد را خشک مغز می خواند و بر این خصلت زشت وی، تأسف و حسرت می خورد و اشک می ریزد و این حس خود را همچون نخل ماتم می بیند که بر حال زاهد اشک حسرت نمی ریزد. در بیت دیگر می گوید: خشک مغزی زاهد به حدی است که روانی و شیوایی سخن شاعر را از بین می برد:

مرا بر خشک مغزی های زاهد گریه
بغیر از اشک حسرت نیست باری نخل ماتم را
می آید (غ، ۳۹۳، ب۷)

روانی از سخنم برد خشک مغزی
که سیل، کند رود در زمین آب ندیده
زاهد (غ، ۶۶۶۴، ب۱۰)

مغز زاهد چون گنبدی تو خالی است که صدا بسیار در آن می پیچد. شاعر پوشش ظاهری این کدو مغزان را نیز به سخره می گیرد:

مخور صائب فریب فضل از
که در گنبد زبی مغزی صدا بسیار می پیچد
عمامه زاهد (غ، ۲۸۱۲، ب۸)

سبک مغزی زاهد مانع از راه یافتن وی به دریای حقیقت و بهره گرفتن از آن می شود. هر کسی شایستگی راه یافتن به بحر حقیقت و معرفت را ندارد. زاهد سبک مغز بهره ای جز کف خالی از این دریا را ندارد. صائب با زبان طنز به زاهدان هشدار می دهد: شرط بهره گیری از دریای حقیقت؛ داشتن بینش و بصیرت است:

نصیب زاهد از بحر حقیقت شد کف / ز دریا هر سبک مغزی گهر بیرون نمی آرد
حالی (غ ۲۹۰۲، ب ۱۰)

۲- زاهدان بیگانه با عشق / مُنکران عشق / تکذیب کنندگان عشق

توجه بسیار صائب به وادی عشق نسبت به وادی های دیگر نشان از وجود عشقی ناب در روح و روان شاعر است که به واسطه آن ضمیر و دل صائب را روشن ساخته است. از طرف دیگر آنچه وی را از بیان اسرار و رموز عشق باز می دارد، هم صحبتی با زاهدان است:

صحبت زاهد مرا خاموش کرد / طوطی من لالازین آینه نزدوده شد
از حرف عشق (غ ۲۴۲۹، ب ۳)

از دیدگاه شاعر، گوش زاهد درخور شنیدن قصه عشق نیست همچون زمین شوری که کاشتن تخم در آن کاری است باطل و بیهوده. تخم پاک و خالص در شوره زار ثمره ای ندارد. بنابراین سخن از عشق گفتن برای زاهد بیگانه با عشق که بویی از عشق و عاشقی نبرده، کاری است عبث. آنان که با ژهاد سخن از عشق می گویند؛ خام عقلانی هستند که به تنور سرد، نان می بندند:

در شوره زار نیست ثمر تخم / بر زاهدان مخوان غزل عاشقانه را
پاک (غ ۱۷۴۵، ب ۶)

در زمین شور، تخم خویش را / گوش زاهد نیست درخور، داستان عشق را
باطل مکن (غ ۹۱، ب ۱۴)

ز درد و داغ عشق آنها که می گویند / ز خامی در تنور سرد می بنماید نانها را
با زاهد (غ ۳۴۷، ب ۵)

زاهد پیرو عقل است و این پیروی او را از عشق بیگانه ساخته و موجب عدم شناخت وی از این مقوله گسترده و مقدس می شود. آنکه عقل را بر عشق رجحان می دهد، نمی تواند در

حریم عشق قدم بگذارد. عقل همواره در تقابل با عشق است. عشق همچون خضر و زاهد
مانند نقش قدم است :

طریق عشق را بر عقل رجحان می عصبایی بهتر از صد شمع کافوری است اعمی را
دهد زاهد (غ ۴۳۳، ب ۹)

تنها بهره زاهد از عشق، کلام بی مغز و پوچ است همچون کناره های دریا که تنها
نصیبشان از بحر گسترده، کف است و همچون کهربایی که تنها بهره اش از خرمن، کاه بی
ارزش است. جایگاه عشق؛ دل است حال آنکه شاعر زاهدان را سیاه دلانی می خواند که
سخن از عشق و عاشقی گفتن با آنها، تلقین به خون مرده کردن است:

جز حرف پوچ، قسمت زاهد کف باشد از محیط نصیب کناره ها
ز عشق نیست (غ ۱۷۹۱، ب ۴)

ز عشق قسمت زاهد کلام بی بغیر کاه ز خرمن به کهربا چه رسد؟
مغزی است (غ ۳۱۳۴، ب ۱)

گفتگوی عاشقی با زاهدان از سیه مغزی، به خون مرده تلقین کردن است
دل سیاه (غ ۱۰۶۸، ب ۶)

زاهدان افرادی سطحی نگر هستند که به علت غرق شدن در صورت و ظاهر از باطن غافل
مانده و توانایی راه یافتن به درون و معنویات را ندارند مانند کف روی دریا که بی خبر از
اعماق آن است. بی شک از این باد پیمایان هرگز نمی توان سخنی از عشق شنید :

سطحیان چون کف ندارند از دل دریا حرف عشق از زاهدان بادپیما نشنوی
خبر (غ ۶۷۵۵، ب ۶)

زاهد ریاکار، لیاقت شرف یابی به کوی عشق را ندارد، مانند شخصی روستایی که با قدم
نهادن به شهر دچار بدآموزی می شود. عشق با ریا ناسازگار است. زاهد حتی شایستگی
زمزمه عشق را ندارد:

به کوی عشق مبرزاهد مکن به شهر بدآموز، روستایی را
ریایی را (غ ۶۴۹، ب ۱)

رتبه زمزمه عشق ندارد بگذارید که آوازه جنت شنود
زاهد (غ ۳۶۱۶، ب ۱۱)

صائب با ریشخند از زاهد می خواهد هنگامی که سخن عشق به میان آید، سکوت را
پیشه سازد:

مبحث عشق استای زاهد خموشی عرض علم موشکافیها به عرض ریش
پیشه کن نیست (غ ۱۲۸۱، ب ۶)

زاهد بیگانه با عشق اگر از عظمت عشق آگاهی می داشت بی شک وجود صدها بهشت
را که از عشق در هر گوشه ای پراکنده شده می دید لیکن از آنجا که کوتاه نظری در وجود
وی جای عشق و بینش را گرفته است از وجود این بهشت ها بی خبر است و تنها به جنت
و فردوس اخروی می اندیشد:

صد بهشت از عشق زاهد کتوه نظر، جنت،
در هر گوشه های آماده است تمنا می کند (غ ۲۵۴۶، ب ۵)

۳- زاهدان بهشت طلب / طالبان بهشت

از جمله ریشخندهای صائب به زاهدان، بهشت طلبی آنهاست. زاهدان در عبادات خود،
چشم به فردوس و میوه های آن دارند. اطاعت از شرع و پرستش حق به امید رسیدن به
بهشت. بی شک این جهل و نادانی از زاهدی که بیگانه با عرفان و معرفت حق است چندان
بعید نیست. این عدم شناخت باعث گردیده تا زاهد بهشت را جایگاه حقیقت تصور کند:

چشم ما چون زاهدان دستگیری چشم از انسیب
بر میوه فردوس نیست ذقن داریم ما (غ ۲۷۴، ب ۲)

عمر زاهد خام در آرزوی بهشت سپری می شود غافل از اینکه لازمه وصول به بهشت ترک این آرزوست:

عمرزاهدبسر آمدبه نشد آگاه که در ترک
تمنای بهشت تمناست بهشت (غ ۱۶۳۲، ب ۷)

زاهد زاهدبرای برخوردار شدن از نعمات بهشت است. گلشن جنت، ارزانی زاهد باد
ولی صائب می خواهد در دلها جای داشته باشد:

زاهدآگریه سدره وطوبی استتخته مارا نظر به سرو خرامان دیگرست
بند (غ ۱۱۹۹، ب ۴)

حضورگلشن جنت به زاهد باد مرا یک گل زمین از ساحت دلها کرامت کن
ارزانی (غ ۶۲۴۳، ب ۱۱)

صائب، زاهد را خس و خاری خشک می خواند که لیاقت شرف یابی به بهشت و
انجمن باده را ندارد:

صائب بهشت جای خس و خارخشک ژهاد را به انجمن باده چون کشیم؟
نیست (غ ۵۹۰۲، ب ۹)

بندگی ژهاد برای وصول به بهشت است، ترک دنیا و تعلقات آن و دوری جستن از
دل بستگی های صوری و ظاهری را برای رسیدن به نعمات بهشتی انجام می دهد:

چو زاهدان نکنم بندگی برای زرنگ و بوگریزیم به رنگ و بوی دگر
بهشت (غ ۴۷۰۲، ب ۶)

زاهد که گذشت از سر دنیا پی مسکین زهوایی به هوایی دگرافتاد
فردوس (غ ۴۳۳۱، ب ۷)

یاد و خیال بهشت همواره خواب و آرامش زهد را تلخ و مختل ساخته و لذت و شیرینی زندگی را از آنان گرفته است. شاعر این زهد را کودکانی می‌خواند که ترک جوی شیر برایشان مشکل است:

خواب زاهد تلخ گردیده است از کودکان را ترک جوی شیر کردن مشکل است
یاد بهشت (غ ۱۰۳۲، ب ۷)

بهشتی کنز خیالش خواب زاهد، تلخ ندارد گوشه‌ای از گوشه چشم تودلکشتر
می‌گردد (غ ۴۶۵۲، ب ۴)

بهشتِ نسیه، مشتریانِ بسیار چون زاهدِ غافل دارد، صائب به طنز و تعریض می‌گوید چون زاهد در غفلت و سطحی‌نگری غرق شده است از قدرت، درک و شناخت خداوند غافل است و به همین دلیل به جای آنکه مشتریِ حضرتِ دوست که خود خالق و صاحب بهشت است، باشد، مشتریِ بهشتِ نسیه است:

بهشتِ نسیه دارد مشتری بسیار به نقد امروز در دامن آن سرو روان پیچم
چون زاهد (غ ۵۵۱۰، ب ۵)

۴- مخالفان شراب

زاهدی که در مرحله زهد خشک متوقف مانده و تنها زهد و تقوای خویش را پسندیده است و دیدگاهی متعصبانه و سختگیر نسبت به مسائل اعتقادی و مذهبی دیگران دارد، غرق در صورت و ظاهر است. صائب مخالفت زاهدان با شراب را به سخره گرفته و بیان می‌دارد که علت این مخالفت نقص وجودی و ترس از افشاشدن این عیب است زیرا خاصیت شراب پالودگی و بیدار ساختن است. بنابراین از شراب می‌گریزد همچون زمین شور که از باران بهاری رسوا می‌شود. برای عارفان، شراب، خاصیت هوشیار سازی و آگاهی بخشی دارد و بهترین ابزاری است که معرفت را برای آنان به ارمغان می‌آورد.

بنابراین سفارش می کند که هرگز به زهاد حتی یک دانه انگور مچشانید زیرا که آنان قابلیت نوشیدن شراب را ندارند:

رسوا شود ز ابربهاران زمین شور زاهد ز تقص خویش گریزان زیاده است
(غ ۱۹۶۷، ب ۶)

خرابگشت زمی، زاهد شراب ندیده که تاب آن ندارد سفال تاب ندیده
(غ ۶۶۶۴، ب ۱)

یک دانه انگور به زاهد مچشانید حیف است فکندن به وبال اختر رز را
(غ ۸۰۵، ب ۳)

زاهدان تکلیف میرا گرچه قابل نیستند دشمنان خویش را هوشیار دیدن مشکل است
(غ ۱۰۳۷، ب ۶)

بط شراب که زاهد متعصب به خون آن تشنه است در نظر باده پرستان، حکم و احترام کبوتر حرم را دارد :

بط شراب که زاهد به خون او تشنه است به چشم باده پرستان، کبوتر حرم است
(غ ۱۷۱۴، ب ۳)

صائب، زاهدان را تشنه چشمانی می خواند که رنگ و رو و خاصیت شراب را از بین می برند پس شایسته نیست در حضور آنان شراب نوشید. صلاهی باده به زهاد دادن؛ آب به روی صورت دیوار زدن است:

تشنه چشمان آب و رنگ از لعل، صائب در حضور زاهدان ساغر نمی باید زدن
(غ ۶۰۵۳، ب ۹)

هر کس صلاهی باده به زهاد آبی به روی صورت دیوار می زند
(غ ۴۱۶۷، ب ۶)

ریختن باده در گلوی زاهدان بی نمک همچون تباه ساختن آب حیات در زمین شوره زار است:

ریختنمی درگلوی زاهدان بی آب حیوان درزمین شوره زار افشاندن است
نمک (غ ۱۰۷۱، ب ۱۰)

۵- زاهد شیاد و سُبْحه تزویر / تزویر سُبْحه

از دیگر صفات زاهدان که از دیدگاه صائب، تمسخرآمیز است، تسبیح و ذکر تزویر و ریایی آنان است که خالی از مکر و فریب نیست و این مکر متأسفانه در دل‌های بسیاری از مخاطبانشان نفوذ کرده و آنها را فریفته است:

سُبْحه تزویر زاهد نیست بی مکر و فریب ریشه‌ها در دل دوانیده است دام این دانه را
(غ ۲۲۳، ب ۷)

گاه زاهد را شیادی می‌خواند که دام فریب خود را در همه جا گسترانیده است و تنها مرغی می‌تواند از این دام جان سالم به در برد که چشم بصیرت داشته باشد و از دام پنهان شده در پشت چهره تقوا پیشه شیاد ریاکار، مُطَّلِع باشد. دام فریب و مکر زاهدان در دانه‌های تسبیح تزویرشان از پنهان کاری‌های رایج و همیشگی آنهاست:

ز مکر زاهد شیاد مرغی می‌جهد سالم که تار سبجه اش را دام زیر خاک می‌داند
(غ ۳۱۵۵، ب ۸)

خوب دارد زاهد شیاد، دار و گیر را دام در دانه است پنهان سبجه تزویر را
(غ ۶۸، ب ۱)

هر که را از حلقه زهاد دیدم ساده تر دام چون تسبیح پنهان در میان دانه داشت
(غ ۱۳۳۳، ب ۱۱)

هدف زاهد از ذکر و تسبیح؛ تسخیر دل مردم است. خاک زاهد خمیرمایه تزویر است. هدف وی از عزلت و گوشه نشینی صید خلق و فریب دادن آنان است چون عنکبوتی که گوشه نشینی او کمینی است برای صید مگس:

زاهد ز سُبْحه در پی تسخیر بوده خاکش خمیرمایه تزویر بوده است
است (غ، ۱۹۸۲، ب۱)

نظرچون عنکبوت از گوشه گیری بر مگس اگرگنجی زمردم، زاهدشیاد می گیرد
دارد (غ، ۲۹۸۰، ب۱۰)

نیست از عزلت، غرض، زهاد را جزصید عنکبوتان را مگس در غار دارد گوشه گیر
خلق (غ، ۴۶۴۶، ب۱۰)

گرچه زهاد به ظاهر با عزلت نشینی خود بیان می دارند که چار تکبیر بر دنیا و همه
تعلقات و دلبستگی های آن زده اند اما در واقع از صید خلق و فریب آنان، غافل نیستند و
از این صید لذت می برند و به عنوان ابزاری برای تفرج و سرگرمی به کار می برند:

نیستند از فکر صیدِ خلق، غافل زاهدان گر به ظاهر دیده چون باز از جهان پوشیده اند
(غ، ۲۴۹۰، ب۳)

زاهد از صیدِ دلِ عام، نشاطی دارد عنکبوتی ز شکار مگسی می آید
(غ، ۳۶۳۷، ب۴)

نباید از زاهد شیاد انتظار فکر و اندیشه پویا داشت زیرا سرمایه او به جای حقیقت

نگری، تفکر و ژرف اندیشی، نازیدن به اندک مادیات دنیوی است:

از زاهد شیاد مجو مغز که این پوچ ریش است و همین جبه و دستار و دگر هیچ (ج، ۲، غ، ۲۲۷۹، ب۹)

گاه هشدار می دهد که باید آگاه بود و بیدار و با تسبیح ریایی زهاد از راه به در نشد و

فریب آن را نخورد و سبحة زاهد را که هر کدام از دانه های آن یک مشکل و گره ای کور

هستند به گردن خودش انداخت:

به تسبیح ریای زاهدان از ره مرو صائب که چندین دام مکر اینجا عنان بگسسته می گردد (غ، ۲۸۶۸، ب۷)

سبحه تزویر را در گردن زاهد فکن روز و شب محشور با صد عقده مشکل مباحث
(غ ۴۱۷۳، ب ۴)

زاهدی که از تسبیح صد دانه سخن می گوید و دل به ظواهر بسته است از وجود
گوهر یکدانه بی نظیر حق و حقیقت بی خبر است:

غافل از سررشته آن گوهر یکدانه است زاهدی کز سبحه صد دانه می گوید سخن
(غ ۶۰۴۵، ب ۳)

گاه شاعر زاهد را دیندارنمایی لقب می دهد که از شرع و قوانین مربوط بدان به عنوان
دامی برای صید مردم ساده لوح استفاده می کند. شاعر تنفر خود را از این خصلت قبیح با
زبان استهزا بیان می کند و به تکرار می گوید گوشه نشینی زهاد از سر دینداری و پیروی از
شرع نیست. فریبی است تا در کمین بنشینند و صیدهای خود را از دست ندهد:

انتظار صید دارد زاهدان را گوشه گیر نیست از سیری، ز دنیا چشم بستن باز را (غ ۷۰، ب ۲)
فکر صید خلق دارد زاهدان را گوشه گیر خاکساری پرده تزویر باشد دام را
(غ ۱۱۴، ب ۱)

در کمین است که صیدی نجهد از دامش غنچه حسسیدن زهاد نه از دینداری است (غ ۱۵۵۱، ب ۷)
از میان صدها زاهد شیاد، حتی یک نفر هم از از بوتۀ محراب خالص بیرون نمی آید:
یک جهت شو که ز صد زاهد شیاد یکی خالص از بوتۀ محراب نیاید بیرون
(غ ۶۳۱۷، ب ۱)

فریب کاری و ظاهرنمایی زهاد دوام چندانگی ندارد. عاقبت بخیۀ پنهان تسبیح زاهد باز
می شود:

بخیۀ تسبیح زاهد، عاقبت، بر رو فتاد چند بتوان دام را در خاک پنهان داشتن
(غ ۶۰۲۹، ب ۳)

تا قیامت صحبت زاهد نخواهد ماند گرم زود این هنگامه تزویر برهم می خورد
(غ ۲۴۰۰، ب ۱۱)

۶- زاهدِ افسرده دل و سرد نفس

توقف در ژهدِ صِرف و خشک، زاهد را افسرده دل ساخته آنگونه که پوست، زندانِ تن اوست. برای خونِ مُرده، زندانی بهتر از پوست نیست. زاهدِ افسرده دل، خونِ مرده ای است که شایسته نیست از عشق با او سخن گفت. خونِ مرده قابلیت تلقین ندارد:

پوست زندان است بر تن، زاهد افسرده را حاجتِ زندانِ دیگر نیست خونِ مُرده را
(غ، ۲۰۴، ب۱)

با زاهدِ افسرده مکن گفتگوی عشق تلقین نکرده است کسی خونِ مُرده را
(غ، ۱۳۷، ب۲)

تا زمانی که زاهد افسرده دل در گوشهٔ محراب مشغول عبادت است. ممکن نیست سینه ای از عبادت گرم گردد:

نیست ممکن از عبادت گرم گردد سینه ای زاهد افسرده تا در گوشهٔ محراب هست
(غ، ۱۲۳۴، ب۵)

زاهد فسرده دل همچون تنور سردی است که هرگز نمی توان نان به آن بست. بنابراین نباید سخن از درد و داغ که مخصوص عشق و عاشقی و دل گرمی است با او گفت. لیکن شاعر خطاب به زاهد سرد نفس می گوید از عشق بهره نخواهد برد:

با زاهدِ فسرده مگو حرف درد و داغ نان در تنورِ سرد نبسته است هیچ کس
(غ، ۴۱۵۳، ب۴)

ای زاهد فسرده، دل از عشق جمع دار ای خونِ مُرده دغدغه از نیشتر مکن
(غ، ۶۴۰۳، ب۱)

صائب زهدِ زاهدانِ افسرده دل را بی کیفیت می خواند و برهان خود را خمیازهٔ محرابِ آنان اعلام می کند:

این که ژهدِ زاهدِ افسرده دل بی کیفیت است می توان دریافت از خمیازهٔ محراب او
(غ، ۶۴۶۵، ب۶)

گاه زاهدان را سردنفسان، خام سرشتان و خام طبعانی می‌نامد که نباید از آنان انتظار پختگی و آگاهی داشت:

از زاهدان سردنفس پختگی مجوی در سردسیر میوه بُود خام بیشتر
(غ، ۴۷۲۹، ب، ۱)

شاعر می‌گوید افسرده دلی زهاد به حدی است که شراب هم نتوانست آن را از بین
ببرد و پاک سازد و او را از غفلت و ناآگاهی بیدار کند. خشکی زهد زاهد همچون تیغ
چوبینی است که هرگز ارزش بریدن نخواهد یافت:

زاهد افسرده را رطلِ گران، آدم نکرد تیغِ چوبین کی بُریدن را شود قابل ز سنگ؟
(غ، ۵۲۲۱، ب، ۹)

۷- زاهدان و زهد ریایی

صائب معتقد است زهد زاهدان، ریایی است و از این زهد، بیزاری می‌جوید و
آسیب‌های چنین زهدی را به رشته انتقاد و طنز می‌کشد و بیان می‌دارد که آفات و بلاهای
زهد ریایی از فسق و فجور هم بیشتر است:

آفت زهد ریایی بیشتر باشد ز فسق می‌توان کردن حذر از چاه تا نخس پوش نیست
(غ، ۱۲۸۰، ب، ۵)

حاصل زهد ریایی چیزی جز کف افسوس نیست. زهد واقعی پنهانی است و با تظاهر
بیگانه است:

حاصل زهد ریایی جز کف افسوس نیست دانه چون پنهان شود در خاک حاصل می‌دهد (غ، ۲۷۴۱، ب، ۱)

عوارض بیماری زهد ریایی بسیار است که حتی ریاضت و عزلت نشینی هم نمی
تواند آنها را بهبود بخشد. در باور شاعران عارف و طنزپرداز همچون صائب حتی نماز و
خلوت شبانه و گوشه نشینی نیز از سر ریای فریب است:

آفت ز خودپسند، جدایی نمی‌کند خلوت، علاج زهد ریایی نمی‌کند
(غ، ۴۲۱۳، ب، ۱)

بی زرق و ریا نیست نماز شب زاهد معیوب بود هر چه شب تار، فروشند (غ ۴۴۱۷، ب ۵)
ریایی چون نگردد طاعت زاهد در آن مسجد که باشد از خدا در خلق دایم روی محرابش
(غ ۴۹۲۷، ب ۴)

در بیت زیر زاهد را در پرورش دادن زهد ریایی به سُخره می گیرد و خطاب به وی
می گوید جای شگفتی است که از خاک تو با اشتغال به ظواهر و پروراندن زهد ریایی،
مسواک نروید:

زاهد از پرورش زهد ریایی عجب است اگر از خاک تو مسواک نیاید بیرون
(غ ۳۱۹، ب ۱۰)

۸- زاهدِ خودبین و مغرور

صائب گاه زاهد را خودبینی می خواند که به زهد خویش مغرور است و بر اثر
تعصب جاهلانه اش کیش و مذهبی غیر از کیش و مذهب خود را قبول بی ارزش و اعتبار
می پندارد و اعتقادات دیگران را پوچ و واهی می داند. شاعر با زبان طنز او را نصیحت می
کند و سعی دارد چشم دلش را بینا سازد لیکن به او هشدار می دهد که تنها اشک ندامت و
پشیمانی است که می تواند غرور زهدش را از وجودش پاک سازد:

غرور زهد آن روز از سر زاهد رود بیرون که از اشک ندامت آب بر دست سبوریزد (غ ۳۰۳۳، ب ۵)

عبادت و راز و نیاز زاهد هیچ ارزش و اعتباری ندارد زیرا فلک با آن
عظمت، خمیدگی و سجده همیشه خود را همچون سکندری خوردن، کم ارزش می داند
تا چه رسد به رکوع و سجود چند دقیقه ای انسان ها در هنگام نماز بنابراین صائب این
نوع عبادت را به سُخره می گیرد:

نماز زاهد خودبین کجا رسد، جایی که چرخ، سجده خود را سکندری داند (غ ۳۸۱۲، ب ۴)

گاه به شیوه طنز شاعر خود را مخاطب قرار داده ولی مقصود او زاهدان و غرور آن هاست. در نظر صائب غرور بیش از اندازه زاهد، پای سیر و سلوک عرفانی وی را خشک گردانیده است:

پای سیرم خشک گردید از غرور زهد، کاش بادیانی چون حباب از دامن تر داشتم
(غ، ۵۳۴، ب، ۶)

آنچه باعث شده تا زاهد در تکبر و غرور بماند و او را یارای رهایی از این آفت نیست، غرق شدن در زهد خشک است. صائب زاهد را چوب خشک می خواند که شایسته بالیدن و تر و تازگی نیست:

ز خود بیرون شدن زاهد چه داند؟ به چوب خشک، بالیدن میاموز
(غ، ۴۱۲۵، ب، ۱۱)

مغز زاهد کدویی پوچ است که چیزی غیر از خودپرستی در آن وجود ندارد و گویی قندیلِ معبدِ غیر مسلمانان بوده است:

در سر زاهد، بغیر از خودپرستی هیچ نیست این کدوی پوچ، قندیلِ گنشتی بوده است
(غ، ۱۱۵۸، ب، ۴)

صائب عارفی است که با ارشاد انسان کامل و هادی به دریای معرفت دست یافته و از جذبۀ الهی سیراب گشته است. حال این عارف بزرگ خطاب به زاهدِ خودبین می گوید چون پای زهدش چوبین، است هرگز نمی تواند به عارف واصل برسد:

به من کی می رسد با پای چوبین، زاهد که من چون جذبۀ دریای رحمت، هادی دارم
خودبین؟
(غ، ۵۵۷۰، ب، ۲)

۹- زاهدِ کندذهن

عیب های بسیار زاهد باعث می شود که شاعر لحن تند و گزنده برگزیند. در ابیات

زیر با طنزی گزنده زاهد را کودن می خواند و همنشینی با وی را شایسته نمی داند:

گرکنم پهلو تهی، صائب ز زاهد دور نیست هر که با کودن نشیند زود کودن می شود

(غ ۲۷۱۸، ب ۷)

زاهدِ کُودن، شایستگیِ درکِ اسرارِ حقیقت را ندارد :

زاسرار حقیقت، زاهدِ کُودن چه دریابد؟ زبان شعله ادراک را ادراک می داند

(غ ۳۱۵۵، ب ۷)

زاهد کُودن و ادراک لطایف، هیهات می و نی، آب و هوایی است که من می دانم

(غ ۶۶۴، ب ۱۴)

۱۰- زاهدِ تُرشرو و عبوس

صائب در بعضی از ابیات زاهدان را افرادی تُرشرو می نامد که بهشتِ دارالسُّرور به

سبب وجود آنان به ماتم سرا تبدیل می شود پس زاهدانِ تُرشرو، شایستگی حضور در

بهشت را ندارند:

از ترشرویان شود ماتم سرا دارالسُّرور ره مده رضوان به جنّت، زاهدِ دلمرده را

(غ ۲۰۵، ب ۳)

زاهد ترشرو مخالف شراب است پس شایستگی و لذّت ندارد باید نابود شود :

با شراب کهنه، زاهد، ترشروی می کند کو جوانمردی که سازد کارِ این بی پیر را؟

(غ ۶۵، ب ۳)

از زاهدِ تُرشرو، مشرب، طمع مدارید انگور، سرکه چون شد صهبا نمی توان کرد

(غ ۴۶۷، ب ۹)

۱۱- زاهدِ حریص و دنیا طلب

با اینکه زهد حقیقی در واقع از تعلقات دنیوی دل گندن است اما آنچه زاهدانِ عصرِ

صائب آن را زهد می نامند در تقابل با این زهد است به همین سبب شاعر آن را نمی پذیرد

و به سُخره می گیرد و می گوید زاهد ریاکار از افراد آلوده دنیا و دنیا خواه بیشتر در پی دنیا

و تعلقات آن است بی شک رهرو راه دنیا از راهزن، گمراه تر است:

زاهد از آلوده دنیاست دنیا خواه تر رهرو آن راه از رهزن بوَد گمراه تر (غ ۴۶۲، ب ۱)

دل‌گندن از دنیا و چشم بر تعلقات آن بستن؛ میل و رغبت زاهد را به دنیا بیشتر

ساخته و او را حریص تر می‌کند:

از نظر بستن ز دنیا، رغبت زاهد حرص صید از چشم بستن بیش گردد باز را
فزود (ج، ۱، غ، ۷۱، ب، ۷)

ترک دنیا گفتن زاهد، ظاهر‌نمایی و فریب کاری است:

اگر به ظاهر زاهد از دنیا گُند از فریب او مشو غافل که میدان می‌کشد
پهلوتھی (غ، ۲۴۴۹، ب، ۳)

اگرچه زاهد تظاهر به گذشتن از لذات دنیوی می‌کند اما همچون طفلِ روزه دار

سراپا آرزوست:

زاهد اگر لذت دنیا گذشته چون طفل روزه دار سراپاست آرزو
است (غ، ۵۶۶۶، ب، ۱۴)

زهد، تقوی و ترک دنیا گفتن زاهد برای شهرت و نام‌آوری و اعتبار است:

زاهد از ترک ندارد غرضی جز سگه از بهر روایی است که پشتش به زر است
شهرت (غ، ۱۴۵۴، ب، ۵)

روی گردان زاهد از دنیا برای شهرت سگه از بهر روایی پشت بزر می‌کند
است (غ، ۲۵۵۲، ب، ۵)

علاوه بر این صفات طنزآمیز که صائب در دیوان شعری خود بطور مفصل برای شخصیت زاهدان عصر خویش و دیگر زمان‌ها چه به لحاظ شخصی و چه به لحاظ اجتماعی برشمرده است، ویژگی‌های دیگر نیز برای زاهدان یاد آور شده که آنها را در قالب یک یا دو بیت بیان می‌دارد:

- زاهد کوتاه بین

یکی دیگر از صفات طنزآمیزی که صائب در دیوان خود برای زاهد به کار می‌برد؛ کوتاه نظری است. مثلاً در بیت زیر اشاره می‌کند از آنجا که می، خاصیت آینگی دارد، زاهد

کوتاه بین چون عکس خود را در آن می نگرد و چهره زشت خود را در آن می بیند، تهمت آلوده دامنی خود را به جام باده نسبت می دهد همچنین زاهد کوتاه بین، حباب بادپیمایی است که از اسرار دریای عرفان بی خبر است:

عکس خود را دید در	تهمت آلوده دامانی به جام
می، زاهد کوتاه بین	باده بست (غ) ۱۲۱۳، ب ۲)
میرس از زاهد کوتاه	چه داند قعر دریا را حباب
بین، اسرار عرفان را	بادپیمایی؟ (غ) ۶۸۱۰، ب ۱۲)

- زاهدان طفل مشرب

زاهدان طفل مشرب،	می کنم در کار مستان این
اقت شیرینی اند	شراب تلخ را (غ) ۴۳، ب ۱)

- زاهدان خود فروش

زخم چندین تیر طعن از	بر جگر از جلوه مسواک
زاهدان خود فروش	می بینیم ما (غ) ۲۸۶، ب ۷)

- زاهد شور چشم

ز چشم شور زاهد، جام	سزای آن که در مجلس دهد
در دستم نمکدان شد	ره هوشیاران را (غ) ۴۱۲، ب ۲)

- زاهد ناپخته

بر ندارد میوه تا خام	زاهد ناپخته را از خود بریدن
است دست از شاخسار	مشکل است (غ) ۱۰۳۶، ب ۷)

- زاهدان سنگدل

زاهدان سنگدل بستند همّتِ دریا رکابِ
اگر کِشتی به خشک می‌گساران را چه شد؟
(غ ۲۴۲۸، ب ۲)

- زاهدِ ژاژخا

بُود زاهدِ چو گردی که خیزد ز
ژاژخا را کلام جاروب خشک (غ ۵۲۲۵، ب ۶)

نتیجه‌گیری

طنز یکی از شاخه‌های ادبیات انتقادی و اجتماعی است و دارای انواع، اقسام و زمینه‌های متفاوت می‌باشد که در ادبیات ایران و جهان به دو صورت آمده است: ۱- اثری است ادبی که قسمت اعظم آن به طنز اختصاص دارد ۲- اثری است به صورت جملات و قطعات کوتاه در آثار غیر ادبی و به بیانی دیگر یک نوع یا صنعت ادبی است. در پهنه گسترده آفاق شعر فارسی؛ صائب تبریزی در زمره‌ی شاعران برجسته است که در اشعار وی مضامین تازه، ضرب‌المثل‌ها، لغات و واژگان نو، ابیات خیال‌انگیز و... به وفور دیده می‌شود. وی دیدگاهی حکیمانه به اوضاع و احوال جامعه‌ی عصر خویش داشته است. طنز وی از چاشنی اجتماعی برخوردار است و اسلوبی است برای بیان اندیشه‌های انتقادی اش و حکایت از طغیان انسان‌هایی آگاه دارد که در برابر بی‌عدالتی‌های اجتماعی نمی‌توانند خاموش بنشینند. روح انتقادی صائب این زمینه را برای وی فراهم ساخته تا جنبه‌های نادرست اندیشه، کردار، منش و فرهنگِ جمعی از سوژه‌ها و شخصیت‌های جامعه‌ی خویش را بازنگری کرده و با زبان طنز در اصلاح آنان همّت گمارد. یکی از این شخصیت‌ها، «زاهد» است. پربسامدترین صفت و خصوصیتی که صائب در دیوان خود برای زهد و

زاهد به کار می برد؛ خشک مذهبی و تعصب خشک و کورکورانه است. وی مخالف صوفیان ظاهرنا و زاهدان خشک طینت است. شاعر به یاری شعر، در حریم عرفان گام می نهد و مسیر عارفانی چون سنّایی، عطار، مولانا و حافظ را پی می گیرد. برای عارفی چون او، خشک زهدی زهد ریاکار، امری است ناخوشایند که به تکرار در دیوان شعر خود آن را به سُخره می گیرد. علاوه بر این صفاتی دیگر برای زاهد به کار می برد، چون: زاهد بیگانه با عشق، زاهد بهشت طلب، زاهد مخالف شراب، زاهد شیاد و سُبْحَه‌ی تزویر، زاهد افسرده دل و سرد نَفَس، زاهد و زهد ریایی، زاهد خودبین و مغرور، زاهد احمق، زاهد وترشرو و عبوس، زاهد حریص و دنیاطلب، زاهد کوتاه بین، زاهد طفل مشرب، زاهد خودفروش، زاهد شورچشم، زاهد ناپخته، زاهد سنگدل، زاهد ژاژخا و... صائب نیز چون حافظ از ریاکاری و تملق شخصیت های برجسته عصر خویش می نالد به همین سبب، رفتار، کردار و شخصیت آنها را به طنز می گیرد، طنزی که بیانگر تنفر و بیزاری از آنهاست. اما لحن وی در نقد این شخصیت ها با لحن حافظ فرق می کند. لحن حافظ لطیف است حال آنکه صائب به این موضوع با لحنی تند و گزنده می پردازد.

- ۱- آرین پور، یحیی، ۱۳۷۹، از صبا تا نیما، تهران، انتشارات زوار
- ۲- احمدی، بابک، ۱۳۸۰، ساختار و تأویل متن، تهران، نشر مرکز، چاپ یازدهم
- ۳- اصلانی، محمدرضا، ۱۳۸۵، فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز، تهران، انتشارات کاروان، چاپ اول
- ۴- بهزادی اندوهجردی، حسین، ۱۳۷۸، طنز و طنز پردازی در ایران، تهران، نشر صدوق
- ۵- پارسی نژاد، ایرج، ۱۳۸۷، علی دشتی و نقد ادبی، تهران، انتشارات علمی
- ۶- ترابی، سید محمد، ۱۳۷۷، جشن نامه استاد ذبیح اله صفا، انتشارات شهاب ثاقب
- ۷- جوادی، حسن، ۱۳۸۴، تاریخ طنز در ادبیات ایران، تهران، انتشارات کاروان
- ۸- حلبی، علی اصغر، ۱۳۶۴، مقدمه ای بر طنز و شوخ طبعی در ایران، تهران، انتشارات پیک، چاپ اول
- ۹- داد، سیما، ۱۳۸۷، فرهنگ اصطلاحات ادبی (ویرایش جدید)، تهران، انتشارات مروارید، چاپ چهارم
- ۱۰- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۸۵، لغت نامه، تهران، مؤسسه لغت نامه دهخدا
- ۱۱- رجایی بخارایی، احمدعلی، ۱۳۷۳، فرهنگ اشعار حافظ، تهران، انتشارات علمی
- ۱۲- زاگانی، عبید و حلبی، علی اصغر، ۱۳۷۷، تاریخ طنز و شوخ طبعی در ایران و جهان امروزگار، انتشارات بهبهانی، چاپ اول
- ۱۳- شفیعی کدکنی، محمدرضا، ۱۳۸۵، شاعری در هجوم منتقدان (نقد ادبی در سبک هندی)، تهران، انتشارات آگاه، چاپ دوم
- ۱۴- شمیسا، سیروس، ۱۳۸۲، سبک شناسی شعر، تهران، انتشارات فردوس، چاپ چهارم
- ۱۵- صائب، محمدعلی، ۱۳۸۷، دیوان، دوره ۶ جلدی، به کوشش محمد قهرمان، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۱۶- صبور، داریوش، ۱۳۸۴، آفاق غزل فارسی، تهران، انتشارات زوار، چاپ دوم
- ۱۷- صدر، رؤیا، ۱۳۸۰، بیست سال با طنز، تهران، انتشارات هرمس ۱
- ۱۸- صفا، ذبیح اله، ۱۳۶۸، تاریخ ادبیات ایران، تهران، انتشارات فردوس، چاپ سوم
- ۱۹- صلاحی، عمران، ۱۳۸۵، کلک مرغابی، تهران، انتشارات گل آقا
- ۲۰- کریمی حکاک، احمد، ۱۳۵۹، گفتاری بر طنز، ، لوح ۳و۲
- ۲۱- گوهرین، سیدصادق، ۱۳۸۸، شرح اصطلاحات تصوف (دوره ۱۰ جلدی)، تهران، انتشارات زوار، چاپ اول
- ۲۲- معین، محمد، ۱۳۷۱، فرهنگ فارسی (دوره ۶ جلدی)، تهران، انتشارات امیر کبیر، چاپ هشتم